

مطالعات تاریخ فرهنگی؛ پژوهش‌نامه‌ی انجمن ایرانی تاریخ
سال دوازدهم، شماره‌ی چهل‌وششم، زمستان ۱۳۹۹، صص ۱۰۹-۱۳۳
(مقاله علمی - پژوهشی)

تبارشناسی کنارنگان در دوران ایران باستان و ایران اسلامی

فاطمه حاجی‌پور لاطرانی^۱، رضا شعبانی صمغ‌آبادی^۲، آذرتاش آذرنوش^۳

چکیده

در اواخر دوره‌ی ساسانی، یزدگرد سوم (۶۳۱-۶۴۵م) در آخرین تلاش‌ها برای حفظ ملک و مُلک پادشاهی راهی خراسان شد. او قصد داشت نزد کنارنگ توس برود، اما حاکم توس جای ناکافی را بهانه کرد و نپذیرفت. یزدگرد بناچار به سوی کنارنگ مرو رفت. ردّپای کنارنگ‌ها در دوره‌ی ایران باستان و دوره‌ی اسلامی و نیز در داستان‌های شاهنامه‌ی فردوسی دیده می‌شود. این پژوهش با روش توصیفی - تحلیلی، در پی پاسخ دادن به این پرسش است که کنارنگ‌ها چه کسانی بودند؟ چه مناصب کشوری و لشگری داشتند؟ و در کدام منطقه‌ی جغرافیایی ایران حکمرانی می‌کردند؟ بررسی و تحلیل آثار مورخان سده‌های نخستین و دوره‌ی معاصر نشان داد که واژه‌ی کنارنگ به معنای نگه‌دار کرانه‌ها و والی و خداوند زمین است و در گزارش‌های کتب تاریخی، در مفهوم مناصب لشکری و کشوری همچون شاه، فرمانروا، مرزبان و صاحب طرف، سردار و سپهد به کار رفته است. آنان به صفات پهلوانی و عدل و داد آراسته بودند و حوزه‌ی جغرافیایی حکمرانی‌شان بیش از همه شهرهای خراسان (مرو، نساء، توس و

۱. دانشجوی دکتری تاریخ ایران بعد از اسلام، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات تهران،
(fatemehajipour@yahoo.com)

۲. استاد گروه تاریخ دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات تهران و دانشگاه شهید بهشتی (نویسنده‌ی
مسئول)، (drshaabani.reza1317@gmail.com)

۳. استاد ادبیات عرب دانشگاه تهران، (drazarnoosh@gmail.com)

تاریخ دریافت ۱۴۰۰/۴/۲۵، تاریخ تأیید ۱۴۰۰/۷/۲۰

ابرشهر نیشابور) و در دوره‌ای طبرستان بود. کنارنگان هم‌نشین خاندان‌های نامدار پارتی و ساسانی بودند و با گذشت زمان شکل خاندانی و موروثی پیدا کردند. آنها تا سده‌های نخستین کم و بیش به حیات خود ادامه دادند. واژه‌های کلیدی: کنارنگ، شاه، مرزبان، خاندان، خراسان.

مقدمه

در گزارش‌های تاریخی اواخر دوره‌ی ساسانی - زمانی که یزدگرد سوم (۶۳۱-۶۵۱م) در آخرین تلاش‌ها برای حفظ ملوک و ملوک ساسانیان راهی خراسان شد- واژگانی چون کنارنگ^۱، کنارنگ توس و کنارنگ مرو به چشم می‌آید؛ در این گزارش‌ها هم‌چنین، نام خاندان شاهی و دیگر خاندان‌های حکومت‌گر پیش از اسلام، از جمله «هفت‌خاندان» دیده می‌شود که ریشه در دوران مادها، هخامنشیان، پارتیان و ساسانیان دارند. هفت خاندان همواره در ساختار سیاسی، نظامی و اقتصادی ایران باستان حضور داشتند و تا پایان دوره‌ی ساسانی، با اسامی گوناگون و تسلط بر منابع قدرت و ثروت حضور خود را تداوم بخشیدند (مهرآبادی، ۱۳۷۲: ۶۹). توجه به واژه‌ی کنارنگ و کنارنگیان، نگارندگان را بر آن داشت تا در پژوهش حاضر به روش توصیفی - تحلیلی و با تکیه بر منابع کتابخانه‌ای به معرفی کنارنگان و بررسی مناصب کشوری و لشگری آنان بپردازند. به سخن دیگر، تبارشناسی کنارنگیان و مناصب خاندانی آنها سوالی است که این مقاله در صدد پاسخ به آن است.

در گزارش‌های تاریخی مورخان سده‌های نخستین و آثار باستان‌شناختی ایران باستان، ردّ پای کنارنگان در دوره‌ی پارتیان، ساسانیان و داستان‌های شاهنامه‌ی فردوسی دیده می‌شود. تقریباً تمام منابع تاریخی که تا به امروز رویدادهای اواخر دوره‌ی ساسانی را ثبت کرده‌اند، از «کنارنگ» اگرچه در یک جمله، سخن گفته‌اند. در آثار ثعالبی (۱۳۸۵ش)، ابن‌خردادبه (۱۸۸۹م)، بلاذری (۱۹۸۸م)، طبری (بی‌تا)، ابن‌اعثم (بی‌تا)، فردوسی (۱۳۶۶-۱۳۸۶ش)، حاکم نیشابوری (۱۳۷۵ش)، اسفزاری (۱۳۳۸ش) اطلاعات بیشتری درباره‌ی آنان آمده است. در این آثار، واژه‌ی کنارنگ متفاوت ضبط شده است. حسین کوهستانی در

1. Kanārang

مقاله‌ی «تحلیلی بر نقش و جایگاه کنارنگیان طوس در دوره‌ی ساسانی و آغاز دوران اسلامی»، به وجه تسمیه‌ی کنارنگ و تاریخچه‌ی کنارنگان توس و ارتباط آنها با یزدگرد سوم پرداخته است. مقاله‌ی حاضر با تکیه بر منابع اصلی، توضیحات تکمیلی و اصلاحی بر مقاله‌ی پیش‌گفته افزوده و در ادامه، کنارنگان ایران زمین و مناصب و قلمروی حکومتی آنان را بررسی کرده است.

کنارنگ

قدیمی‌ترین سندی که تا به امروز واژه‌ی کنارنگ در آن دیده شده، کتیبه‌ی سرخ کوتل بغلان به سال ۱۶۰ میلادی است که از اخلاف کانیشکا، شاهنشاه بزرگ کوشانی باقی مانده است (حبیبی، ۱۳۴۳: ۵). در این کتیبه، کلمه‌ی کرارنگ که به منصبی لشکری و خانوادگی در کوشان اشاره دارد، دو بار با حروف یونانی (karā-rang یا karā-nrang) ذکر شده است. ماریک این کلمه را یک منصب نظامی مرکب از kara به معنی لشکر و درنگ و هنینگ این واژه را همان «کنارنگ» فارسی و مرکب از کران و درنگ karān-drang به معنی کسی می‌داند که از کرانه‌ها نگهداری می‌کند. او اشاره کرده که کنارنگ لقب حکمران ایالت مجاور شاهنشاهی کوشانی، و یا یک ولایت سرحدی از جمله ابرشهر (نیشابور) بوده است (Justi, 1895: 354; Humbach, 1960: 22, 29, 44; حبیبی، ۱۳۸۰: ۵۱۴-۵۱۵). واژه‌ی کنارنگ در اوستایی به صورت kanar، در پهلوی kanarag - به معنی مرز و کناره و سامان - در سریانی qanarag و در یونانی kanargs آمده است. این واژه به ضمه‌ی حرف کاف نیز ضبط شده است (MacKenzie, 1971: 49; Bartholomae, 1979: 456). در منابع اسلامی واژه‌ی کنارنگ به شکل‌های کنارنگ (ثعالبی، ۱۳۸۵: ۳۵۹)، کنار^۱ (ابن خردادبه، ۱۸۸۹: ۳۹)، کنارنگ مرزبان توس (بلاذری، ۱۹۸۸: ۳۹۲)، کنارنگ^۲ فرمانروا یا امیر توس، کناری بن امیر^۳ (طبری، بی‌تا: ۳۰۱/۴؛ همو، ۱۳۷۵: ۲۱۵۶/۵) و کنارنگ (ابن اعثم، بی‌تا: ۳۳۷) در معنای مرز، کناره، سامان و همچنین مرزبان، شاه، امیر، ملک

1. kanār
2. kanādhak
3. Kanārī b. Āmir

توس یا حاکم خراسان، کناز دهقان و پیشوای نیشابور آمده است (Justi, 1895: 354)؛ حاکم نیشابوری، ۱۳۷۵: ۲۰۲؛ اسفزاری، ۱۳۳۸: ۲۴۸/۱؛ کوهستانی، ۱۳۹۴: ۲۶). برهان بر این نظر است که کنا به معنی زمین و رنگ به معنی والی و خداوند است (۱۳۸۰: ۷۴۸-۷۴۹) واژه‌ی کَنارَنگ، چنان که از القاب حکمرانان مناطق شرقی ایران زمین برمی‌آید، همچون مناصب اسپهبد، شروین، ابراز و برازان که برای نواحی طبرستان، بلخ، نساء و هرات و پوشنگ و بادغیس به کار می‌رفت، مختص شهرهای مرو، نساء، توس، ایبورد و ابرشهر نیشابور و در دوره‌ای هم مختص طبرستان بود (Minorsky, 1946: 11/ 758). فردوسی، ۱۳۷۹: ۱۳۵۲، ۱۳۵۴؛ نفیسی، ۱۳۸۴: ۱۶-۱۷؛ حبیبی، ۱۳۸۰: ۵۱۸). مینورسکی می‌گوید، در ویرایش هندی «ویس و رامین» از سرزمین کَنارَنگ به نام رسنون یاد شده که ممکن است منظور استون یا استوا (Astū(n)) باشد که جغرافی دانان سده‌های نخستین به قوچان باستان می‌گفتند (Minorsky, 1946: 11/ 758).

در گزارش‌های تاریخی به طور آشکار، به خاستگاه کَنارَنگان اشاره نشده، اما هر جا از مناصب آنان سخن به میان آمده، محدوده‌ی جغرافیایی حکومت آنان نیز بیان شده است؛ برای نمونه فرمانروایی کَنارَنگ پارتی بر شرقی‌ترین ایالت ایران زمین در مجاورت با هفتالیان (Procopius, 1882: I /32-33؛ پیگولوسکایا، ۱۳۸۷: ۴۲۸) و پرثوه، سرزمین قدیمی خاندان اسپهبدان (کریستن سن، ۱۳۶۸: ۴۶۶، ۴۶۹؛ Pourshariati, 2008: 269).

منصب کَنارَنگ

کاربرد واژه‌ی کَنارَنگ در مفهوم مقام و منصب در متون تاریخی بیشتر مشهود است. مورخان کَنارَنگ را منصبی رایج در خراسان، به خصوص در مناطق ابرشهر، توس و مرو دانسته‌اند (Minorsky, 1946: 11/758؛ Khurshudian, 1990: 8-9). فردوسی در بخش‌های مختلف شاهنامه از جمله در ابیاتی که دوره‌ی اساطیری پیشدادیان و کیانیان را شرح داده، به منصب کَنارَنگ اشاره کرده است (۱۳۷۱، ۱۲/۳، ۳۴، ۱۳۱، ۱۶۴، ۲۶۹) که بر قدمت این عنوان دلالت دارد: «کَنارَنگ با پهلوان و ردان / همان دانشی پر خرد موبدان» (۱۳۸۴: ۳۶۲/۶).

او واژه‌ی کنارنگ را در کنار پهلوان، ردان و موبدان آورده است. پهلوان در دو مفهوم خاندان پهلوها و منصب پهلو؛ ردان و منصب رد؛ موبدان و مقام مذهبی موبد به کار رفته است؛ بنابراین کنارنگ نیز منصب بوده است. در بخش دیگر از شاهنامه، آنجا که یزدگرد سوم راهی خراسان می‌شود تا نزد کنارنگ توس و سپس کنارنگ مرو برود (همان، ۱۳۸۶: ۴۴۰/۸-۴۵۱)، باز هم کنارنگ به عنوان یک منصب و در مفهوم فرمانروای ایالت و شاه محلی به کار رفته است: «پس اکنون ز بهر کنارنگ طوس / بدین سو کشیدیم پیلان و کوس» (همان، ۴۴۴/۸) و نیز در بیت: «جهاندار چون کرد آهنگ مرو / به ماهوی سوری کنارنگ مرو» (همان، ۴۴۰/۸) با مطالعه‌ی بخش‌های مختلف شاهنامه درمی‌یابیم که منصب کنارنگ سال‌ها وجود داشته و ویژه‌ی دوران ساسانی نبوده است:

«کنارنگ با پهلوان گزین / ردان و بزرگان با آفرین» (همان، ۱۳۷۱: ۱۲/۳)

«کنارنگ و ز هر که دارد درفش / خداوند گویال و زرینه کفش» (همان، ۳۴/۳)

«زن و کودک خرد و پیر و جوان / نه شاه و کنارنگ و نه پهلوان» (همان،

۱۶۴/۳)

«هر آنکس که با طوس در جنگ بود / همه نامدار و کنارنگ بود» (همان،

۱۳۱/۳)

«کنارنگ و جنگاوران را بخواند / ز هر گونه‌یی داستان‌ها براند» (همان،

۲۶۹/۳)

در این ابیات نقش نظامی کنارنگان دیده می‌شود. کریستن‌سن نیز کنارنگ را منصب نظامی و سیاسی می‌داند که ریشه در دوران پارت‌ها داشته و از عنوان کنارنگی گشنسپ‌داد استنتاج شده است که ملقب به نخوارگ (نخویر) بود (Justi, 1895: 354؛ کریستن‌سن، ۱۳۶۸: ۲۵۰، ۴۶۵-۴۶۶)؛ پروکوپیوس، کنارنگ را در پارسی، سردار (ژنرال) معنی کرده است. او از فردی به نام گوساناستاد (گوشاناستاد) / گشنسپ‌داد^۱ یاد می‌کند که منصب کنارنگ^۲ داشت و ایالت رسمی فرمانروایی او در مرز شرقی ایران‌زمین در همسایگی

1. Gūšnaspdāt (Justi, 1895: 354).

2. Gousanastades (Procopius, 1882: 1-7/32-33).

3. Γ ο ν σ α ν α σ τ ᾶ δ ῆ ς, X α υ α ρ ᾶ γ γ ῆ ς, chanaranges

هفتالیان بود. او دستور داد قباد ساسانی را به قتل رسانند (Procopius, 1882: I /32-33). از سخنان پروکوپئوس برداشت می‌شود که کنارنگ، سپهسالاری در قلمروی فرمانروایی پارتیان بود و دامنه‌ی قدرتش تا حدی بود که می‌توانست در قتل پادشاه ساسانی مداخله کند. به نوشته‌ی پیگولوسکایا، این مقام از دوران پیروزشاه (۴۵۹-۴۸۴م)، پدر قباد یکم ساسانی، در میان فرمانروایان ابرشهر موروئی بود. او مانند کریستن‌سن بر این نظر است که این مقام پیش از روزگار ساسانیان به شکل موروئی در میان بزرگان و دودمان فرمانروای ابرشهر معمول بوده است (پیگولوسکایا، ۱۳۸۷: ۴۲۴). تعبیر «بزرگان و دودمان» بر خاندانی بودن این منصب دلالت دارد.

کنارنگ در مفهوم مرزبان نیز بوده است (کوهستانی، ۱۳۹۴: ۲۶)، مانند مرزبان ابرشهر که ملقب به کنارنگ بود (کریستن‌سن، ۱۳۶۸: ۲۰۴). برهان نیز کنارنگ یا کنارنگ را چنین معنی کرده است: «والی، حاکم، شحنه ولایت و خداوند زمین باشد که او را مرزبان گویند. چه کنا به معنی زمین و رنگ به معنی والی و خداوند است» (۱۳۸۰: ۷۴۸-۷۴۹). فردوسی نیز در این بیت کنارنگان را از مرزبانان دانسته است: «سوی مرزبانان با یغمیج و کاه / که با فرّ و برزند و با داد و راه» (۱۳۸۶: ۴۴۲/۸). کنارنگان مرزبان، شکوه و عظمت، فرّ، سرزمین، داد و راه و ثروت داشتند و بر بخش گسترده‌ای از خراسان، شمیران (همان دژ شمیلان در توس که یاقوت بیان کرده)، رویین دژ، زاوه کوه و کلات فرمانروایی می‌کردند (۱۳۸۶: ۴۴۲/۸). در برخی روایات کنارنگ زیردست مرزبان بود و گاه به حکمران ناحیه‌ای کوچک‌تر از قلمرو مرزبان اطلاق می‌شد (نفیسی، ۱۳۸۳: ۲۹۴-۲۹۳). اداره‌ی ولایات مرزی را نیز با القاب مرزدار و مرزبان و نام‌های خاصی چون «کنارنگ» بیان می‌کردند (کریستن‌سن، ۱۳۶۸: ۱۰۲، ۱۳۴).

به نوشته‌ی حبیبی (۱۳۸۰: ۵۱۷-۵۱۸)، شمس فخری اصفهانی در حدود ۷۴۴ق/۱۳۴۳م در این باره نوشته است: «کنارنگ حاکم مُلکی را گویند و مرزبان نیز گویند نظیر او خود وی: کمینه بنده‌ات هر جا که باشد / بود آنجا ز اقبال کنارنگ». اسدی طوسی به سند یک بیت از فردوسی (۱۳۷۱: ۳۳/۳)، این کلمه را به معنی صاحب طرف و مرزبان ضبط کرده: «ازین هر دو هرگز نگشتی جدا / کنارنگ بودند و او پادشا». در

گرشاسب‌نامه به عنوان سپهبد و مقام بلند بالا همچون شاه به کار رفته است: «سپهبد کنارنگ گردان گرد/ ده و دو هزار از یلان بر شمرد/ شکستم به توهر که بدخواه بود/ به جنگ ار کنارنگ اگر شاه بود» (اسدی طوسی، ۱۳۱۷: ۷۰، ۲۷۱).

کنارنگیان به صفات پهلوانی و عدل و داد نیز متصف بودند و فردوسی در چند بخش آن را یادآور شده است:

«کدامست مردی کنارنگ دل / به مردی سیه کرده در جنگ دل» (فردوسی، ۱۳۶۶: ۳۲۰/۱)

«کنارنگ دیوی نگهبان اوی / همه نره دیوان به فرمان اوی» (همان، ۳۶/۲)
«کنارنگ با پهلوان گزین / ردان و بزرگان با آفرین» (همان، ۱۳۷۱: ۱۲/۳)
«هر آنکس که با طوس در جنگ بود / همه نامدار و کنارنگ بود» (همان، ۱۳۱/۳)

«کنارنگ و جنگاوران را بخواند / ز هر گونه یی داستان‌ها براند» (همان، ۲۶۹/۳)

«کنارنگ با پهلوان هر ک هست / همه داد جوید با زیردست!» (همان، ۱۳۸۶: ۱۲۸/۷)

«کنارنگ با پهلوان هر که بود / چو زان گونه آواز رستم شنود» (همان، ۱۳۶۹: ۳۸۴/۲)

«سوی مرزبانان با یغمیج و کاه / که با فر و برزند و با داد و راه» (همان، ۱۳۸۶: ۴۴۲/۸)

و در این بیت نیز آنان را هم‌پایه‌ی ردان دانسته که دادگر بودند: «کنارنگ با پهلوان گزین / ردان و بزرگان با آفرین» (همان، ۱۳۷۱: ۱۲/۳). فردوسی در بیت: «گرامی بد این شهریار جهان / بنزد کنارنگ و هم پهلوان» (۱۳۸۶: ۳۰۸/۸)، از مشروعیت و مقبولیت شیرویه نزد کنارنگ و خاندان پهلوانی - یکی از هفت خاندان بزرگ اشکانی و ساسانی - سخن گفته است که نشان از بزرگی مقام کنارنگ دارد. این ارزندگی در دو بیت زیر نیز دیده می‌شود:

«به دیدار پیران و فرهنگیان / بزرگان که هُند از کَنارنگیان» (همان، ۱۳۸۶:

۴۴۷/۸)

«چو بی‌ارز را نام دادیم و ارز / کَنارنگی و پیل و مردان و مرز» (همان،

۴۳۶/۸).

کَنارنگان در دوره‌ی ایران باستان

کَنارنگ منصبی در بخش‌هایی از جغرافیای سرزمین ایران بود. به نظر می‌رسد سرآغاز آن به دوره‌ی پارتیان باز می‌گردد و به شکل موروثی مختص خاندان‌های پارتی: اسپهبدان، سورن‌ها و پهلوها بود (کریستن‌سن، ۱۳۶۸: ۴۶۶، ۴۶۹؛ 269: Pourshariati, 2008). قدمت منصب کَنارنگ و موروثی بودن آن، در حکایت‌های مختلف شاهنامه اشاره شده است (۱۳۶۶: ۳۲۰/۱؛ ۱۳۶۹: ۳۶/۲؛ ۱۳۷۱: ۱۲/۳، ۳۳/۳). در بعضی ابیات هم‌چون بیت زیر که واژه‌ی کَنارنگ به صورت جمع به کار رفته است، علاوه بر قدمت و موروثی بودن، شکل خاندانی کَنارنگان نیز درک می‌شود: «به دیدار پیران و فرهنگیان / بزرگان که هُند از کَنارنگیان» (همان، ۱۳۸۶: ۴۴۷/۸).

یعقوبی کَنارنگان را خاندان و زیر شاخه‌ی اسپهبدان دانسته است (۱۴۲۲ق: ۱۲۷)؛ پیش از او فقط پروکوپئوس به این موضوع اشاره کرده بود (Procopius, 1882: I / 46-47). یاقوت حموی نیز از «بنو کُنَازا» یاد کرده که از خویشاوندان مادری «کسری» در نیشابور بودند و در سال دوم خلافت عثمان در آنجا زندگی می‌کردند (۱۹۹۵: ۳۵۲/۲). کریستن‌سن نیز پذیرفته است که آنها یکی از هفت خاندان بزرگ فتودالی در دهه‌های بعدی دوره‌ی ساسانی بودند. حضور خاندانی آنان تا پایان کار ساسانیان و پس از آن ادامه داشته و این از نامه‌ای که تا زمان یعقوبی باقی مانده، پیداست (۱۳۶۸: ۴۶۶، ۴۶۹). پورشریعتی آشکارا کَنارنگان را یک خاندان پارتی می‌داند که همچون هفت خاندان پارتی دیگر به حکومت ساسانی وارد شده‌اند. ظاهراً حضور قدرتمند آنها به قرن چهارم میلادی زمان یزدگرد یکم (۳۹۹-۴۲۰م) بازمی‌گردد. آنها از اواخر این قرن، به مبارزه برضد ساسانیان وارد شدند؛ بر اساس شاهنامه، کَنارنگ یکی از شخصیت‌های اصلی مخالف یزدگرد یکم

بود که باعث کشته شدن شاه شد؛ گرچه گفته شده او در توس با لگد اسب درگذشت. کنارنگ‌ها از خلأ قدرت ناشی از مرگ یزدگرد یکم استفاده کردند و برضد بهرام گور توطئه کردند (فردوسی، ۱۳۸۴: ۳۶۲/۶؛ Justi, 1895: 354؛ Pourshariati, 2008: 269؛ 267-266).

۱. گشنسپ‌داد و آذر گلباد و بهرام

پس از آنکه اشراف، بلاش (۴۸۴-۴۸۸م) را بر تخت پادشاهی ساسانی نشانند، کنارنگ گشنسپ‌داد، فرمانروای پارسی مرزهای مجاور هفتالیان (Procopius, 1882: I/ 32-33)، یکی از حامیان اصلی پادشاهی بلاش و کشتن قباد شد. او در گردهمایی که جناح‌های قدرت در آن حضور داشتند، نظر خود را در باره‌ی کشتن قباد با بالا بردن چاقوی کوچکی اظهار و اعلام کرد که می‌تواند با همین چاقوی کوچک کاری را تمام کند که دو هزار و پانصد نفر از نیروهای برگزیده‌ی او نمی‌توانند به انجام برسانند. نظر او رد شد و قباد در زندان ماند تا موفق شد فرار کند. او به هفتالیان پناه برد و سرانجام بازگشت و قدرت را به دست گرفت. قباد برای رسیدن به مقر پادشاهی باید از سرزمین کنارنگ گشنسپ‌داد [خاندان گشنسب‌داد، از اواخر دوره‌ی اشکانی بر ناحیه طبرستان حکومت می‌کردند و عنوان و منصب کنارنگی داشتند. (کوهستانی، ۱۳۹۴: ۲۷)] در خراسان می‌گذشت. او حامیان خود را گردآورد و گفت اولین کسی که قدم پیش گذارد، به منصب کنارنگ گمارده خواهد شد، اما بلافاصله به خاطر آورد که بنا بر آئین صاحب‌منصبان ایرانی، هیچ منصبی را نمی‌توانند به کسی واگذارند، مگر اینکه به صورت موروثی (مادرزادی) از آن حق برخوردار باشد، او نگران شد که مبادا نخستین کسی که قدم پیش گذارد، کسی غیر از خاندان سپهسالار کنونی باشد و او ناچار از پایبندی به سخن خود شود (Procopius, 1882: I/ 46-47, Pourshariati, 2008: 267) که این منصب حداقل در زمان قباد کاملاً شکل موروثی داشته و درون خاندانی بوده است. به هر حال نخستین فردی که نزد قباد آمد، فردی پارسی به نام آدرگودوبادس^۱

1. Adergoudounbades

(آذرگودونباد، آذرگلباد، آذرگنداذ) از خویشاوندان گشنسپ‌داد بود که پس از رسیدن قباد به پایتخت و به قتل رسیدن گشنسب‌داد، در مقام خاندانی کنارنگ ابقاء شد. در طول پادشاهی قباد (۴۸۸-۵۳۱م)، کنارنگان صاحب قدرت بودند؛ در آخرین جنگی که قباد با بیزانس داشت، آذرگلباد یکی از سه فرمانده پارتی بود که سپاه ایرانیان را در بین‌النهرین هدایت می‌کرد (Procopius, 1882: I / 46-49؛ کریستن‌سن، ۱۳۶۸: ۵۰۵) آذرگلباد مردی شکست‌ناپذیر بود و در میان فرماندهان پارسی کسی بود که در برابر دوازده ملت بربر رژه رفته و آنها را به فرمان قباد در آورده بود. او در زمان خسرو یکم نیز دارای منصب بود. خسرو برای پایداری پادشاهی‌اش قصد کشتن کودک قباد، ژم ساسانی را داشت، اما از آنجایی که کودک تحت تربیت کنارنگ آذرگلباد بود نمی‌توانست، زیرا نه توانایی نشان دادن بی‌اعتمادی خود و نه توانایی مجبور کردن او را داشت. او پیامی به کنارنگ آذرگلباد فرستاد و خواست که خودش پسر را بکشد؛ آذرگلباد با مشاوره‌ی همسرش بر آن شد تا فرزند قباد را پنهان کند؛ سپس به خسرو یکم نامه نوشت که پسر را کشته است. پس از بزرگ شدن کودک، بهرام (وارامس) فرزند آذرگلباد که از کارگزاران قابل اطمینان ساسانیان بود، این موضوع را فاش کرد. بنابراین، خسرو یکم دستور داد آذرگلباد را به قتل برسانند. پس از مرگ او پسرش بهرام، فرمانروایی کنارنگ را به ارث برد (Procopius, 1882: I / 211-217؛ کریستن‌سن، ۱۳۶۸: ۵۰۵؛ Pourshariati, 2008: 267-268).

نام کنارنگان در داستان شیرویه بار دیگر به میان می‌آید. فرخ‌زاد هنگامی که به پادشاه ارمنی، ورازتیرتس اطلاع داد که شیرویه را به شاهی انتخاب کرده‌اند و خسرو پرویز را از تخت شاهی فرو کشیده‌اند، در کلام خود تأکید کرد که این انتخاب مورد قبول آنها و خاندان کنارنگ بوده است، به عبارتی کنارنگان در کنار شهروراز، اسپهدانی‌ها، نیمروزی‌ها و ارامنه، یکی از جناح‌های شریک در براندازی خسرو پرویز بودند (Pourshariati, 2008: 269). فردوسی نیز به روشنی هم‌سویی کنارنگ و پهلوانها را با شیرویه در بیت زیر نشان داده است: «گرامی بد این شهریار جهان / بنزد کنارنگ و هم پهلوان» (۱۳۸۶: ۳۰۸/۸). ظاهراً کنارنگیان با پهلوانها و ردان ارتباط بسیار نزدیکی داشتند، زیرا فردوسی در بخش

یزدگرد بزهکار نیز این سه را کنار یکدیگر نام برده است: «کنارنگ با پهلوان و ردان / همان دانشی پر خرد موبدان» (همان، ۳۶۲/۶). در جنگ قادسیه هم از شخصی به نام کنار(ی) و پسرش شهریار بن کنار یاد شده است که رستم را همراهی می‌کردند (طبری، بی تا: ۲۳۴۶/۱). دو کنارنگ توس و مرو هم در وضعیت نابسامان یزدگرد سوم در خراسان مداخله داشتند (فردوسی، ۱۳۸۶: ۴۳۶/۸):

همان به که سوی خراسان شویم / ز پیگار دشمن تن آسان شویم
کزان سو فراوان مرا لشکرند / بسی پهلوانان گنداورند
بزرگان و ترکان و خاقان چین / بیایند و بر ما کنند آفرین
بران دوستی نیز بیشی کنیم / که با دخت فغفور خویشی کنیم
به یاری بیاید سپاهی گران / بزرگان ترکان و گنداوران

هنگامی که یزدگرد استحکامات شهر نیشابور را برای مقابله با حمله‌ی احتمالی اعراب و ترکان کافی ندید، دو نامه به کنارنگ مرو و کنارنگ توس نوشت (همان، ۴۴۰/۸، ۴۴۴):
پس اکنون ز بهر کنارنگ توس / بدین سو کشیدیم پیلان و کوس
جهاندار چون کرد آهنگ مرو / به ماهوی سوری کنارنگ مرو

۲. کنارنگ توس

شهر توس، از شهرها و پایگاه‌های مهم پادشاهی ساسانی بود. به همین دلیل یزدگرد سوم آن را به عنوان یکی از مقاصد استراتژیک خود انتخاب کرد. توس، کنارنگی داشت که شایسته‌ی سمت خود بود و این سمت را به قاعده به دست آورده بود. شاه پیکی نزد کنارنگ توس (مرزبان، حاکم و دهقان آنجا)، فرستاد و به او خبر داد که در حال حرکت به سوی اوست، اما کنارنگ به ورود یزدگرد تمایل نداشت. بنابراین به پیک پادشاه گفت استحکامات توس مناسب شاه و همراهان بسیار او نیست. هدایای گران‌بهایی را نزد یزدگرد فرستاد و قصر دور افتاده‌ای را به وی معرفی کرد و این چنین، به‌رغم داشتن توان مالی و نیروی انسانی، از پناه‌دادن به یزدگرد امتناع کرد (ح-۳۰-۳۱ق) (تعالبی، ۱۳۸۵: ۳۶۰؛ فردوسی، ۱۳۸۶: ۴۴۱/۸-۴۴۸). در باب تصرف توس و موضع کنارنگ آن گفته

شده است که او نامه‌ای برای سعید بن عاصی والی کوفه و عبدالله بن عامر والی بصره فرستاد، آنها را به خراسان فراخواند و قول مساعدت داد که در ادامه خواهد آمد (یعقوبی، ۱۴۲۲: ۱۲۷؛ حاکم نیشابوری، ۱۳۷۵: ۲۰۲-۲۰۳).

۳. کنارنگ مرو

کنارنگ مرو، ماهوی سوری بود که ظاهراً شاخه‌ای از خاندان سورن بود. او هر چه از عنوان، مرز و بوم و دارایی بهره داشت، از ساسانیان گرفته بود؛ همین باعث شد یزدگرد برخلاف پافشاری فرخ‌زاد به او پناه ببرد (فردوسی، ۱۳۸۶: ۴۳۲/۸-۴۳۶)؛ بخشی از نامه‌ی یزدگرد به ماهوی سوری (همان، ۴۳۶/۸):

کنارنگ مرو ست ماهوی نیز / ابا لشکر و پیل و هر گونه چیز
کجا پیشکار شبانان ماست / برآورده‌ی دشتبانان ماست
وُ را بر کشیدم که گوینده بود / همان رزم را نیز جوینده بود
چو بی‌ارز را نام دادیم و ارز / کنارنگی و پیل و مردان و مرز
اگر چند بی‌مایه و بی‌تنست / برآورده‌ی بارگاه منست!

در این ابیات کنارنگ به عنوان منصب به کار رفته است نه خاندان. همچنین از مصراع دوم و هشتم برداشت می‌شود که کنارنگی مقامی والاتر از مفهوم مرزبان امروزی داشته و هم‌تراز حاکم مرو بوده است. فردوسی در ادامه‌ی نامه یزدگرد به ماهوی آورده است (۱۳۸۶: ۴۴۰/۸-۴۴۱):

تو با لشکرت رزم را ساز کن / سپه را برین بر هم‌آواز کن!
من اینک پس نامه بر سان باد / بیایم بنزد تو ای پاک و راد
هنگام ورود یزدگرد سوم به مرو، چهار هزار سوار همراهش بودند که توانایی جنگ نداشتند (دبیران، و طباطبائی، بانوان حرم و دیگر زنان و پیرمردان و کودکان خاندان شاهی). ماهوی از یزدگرد به نیکی استقبال و در برابرش سجده کرد و از هیچ‌یک از آداب در مقابل او کوتاهی نکرد، اما دل با او نداشت. یزدگرد سوم با مطالبه‌ی مالیات شهرهای حوزه‌ی حکومت او یعنی مرو، مروالرو، طالقان، جوزجان و سایر نواحی، خصومت ماهوی را

برانگیخت. کنارنگ به خاقان پیغام داد که سپاهی را برای دستگیری یزدگرد به مرو بفرستد و مالک قلمرو حکومتی او شود. خاقان، نیزک طرخان را به سوی مرزبان مرو فرستاد. دلیل دیگر خصومت ماهوی، انتصاب فرخزاد به حکومت مرو بود. در حالی که براز پسر ماهوی، دهقان و مرزبان مرو بود (طبری، بی‌تا، ۳۰۲/۴-۳۰۳؛ همو، ۱۳۷۵: ۲۱۵۷/۵). یزدگرد دستور داده بود کهن‌دژ و شهر در اختیار فرخزاد و به روایت دیگر در اختیار برادرزاده‌اش سنگان قرار گیرد. فرخزاد خبثت و سوءنیت ماهوی را به شاه گوشزد کرد، اما او بی‌خبر از دشمنی ماهوی و توطئه‌ی او و نیزک، به فرخزاد دستور داد به عراق بازگردد (طبری، بی‌تا: ۲۹۶/۴-۲۹۷؛ همو، ۱۳۷۵، ۲۱۴۹/۵-۲۱۵۱؛ ثعالبی، ۱۳۸۵: ۳۵۹-۳۶۰). یزدگرد به حیل‌های کنارنگ مرو به سوی نیزک (بیژن) (فردوسی، ۱۳۸۶: ۴۷۷/۸-۴۸۵) روانه شد، نیزک یکی از دختران یزدگرد را درخواست کرد تا نیک‌خواه شاه شود و همراه او با دشمنش بجنگد، اما یزدگرد گفت: «ای سگ! با من جسارت می‌کنی؟» و نیزک شاه را با شمشیر زد و درگیری آغاز شد. یزدگرد در تاریکی شب با جامه‌ی زربفت و زیور شاهوار پا به فرار گذاشت تا خسته شد و به خانه‌ی آسیابانی پناه برد و از او مکانی برای گذراندن شب درخواست کرد. آسیابان او را نمی‌شناخت، یزدگرد از او غذا و زمزمه خواست، آسیابان نزد یکی از چابک‌سواران رفت، خواسته‌ی یزدگرد را بازگو کرد، چابک‌سوار او را نزد کنارنگ مرو برد. ماهوی پی برد که او یزدگرد است؛ دستور داد بروند و سرش را برایش بیاورند: «و یا بر سر وی با عربان صلح کنند» (طبری، بی‌تا: ۲۹۶/۴؛ همو، ۱۳۷۵: ۲۱۴۹/۵). موبدی که در آنجا حضور داشت به ماهوی گوشزد کرد که «دین و شاهی به هم پیوسته است و یکی بی دیگری راست نیاید، اگر چنین کنی حرمت بی‌بدل راشکسته‌ای»؛ دیگران نیز این کار وی را فجیع شمردند. این تذکر به مذاق کنارنگ خوش نیامد و به آنها ناسزا گفت و تهدید به مرگ کرد. سرانجام یزدگرد به دستور او به قتل رسید (۳۱ق). و از آن پس مرو «خدا دشمن» نام گرفت (طبری، بی‌تا: ۲۹۵/۴-۲۹۷؛ همو، ۱۳۷۵: ۲۱۵۱/۵-۲۱۵۴).

کنارنگان دوره‌ی اسلامی

هنگام ورود اعراب مسلمان به خراسان، هم‌چون گذشته، نظام ملوک‌الطوایفی با سنن خاص خود در خراسان برقرار بود و خاندان‌هایی چون دودمان کنارنگ قدرت داشتند (مفتاح، ۱۳۷۶: ۱۶۴). پس از کشته شدن یزدگرد سوم، ابرشهر و نیمی از نساء و توس در دست شخصی به نام کنارنگ (کناری) بود. عبدالله بن عامر والی خراسان، نیمی از آن را با جنگ و نیمی دیگر را با صلح گشود. کنارنگ با مصالحه، فرمانروایی نواحی نساء و توس تا نیمه شرقی نیشابور را به کنترل خود در آورد. او در این مصالحه پسرش اباصلت بن کناری و برادرزاده‌اش سلیم را به ابن عامر گروگان داد (۳۱ق). ابن عامر نیز آن دو را به نعمان بن افقم نصری داد که وی آنها را آزاد کرد. هنگامی که ابن عامر به سرخس راهی شد، در بین راه، مردم مرو از او درخواست صلح کردند، او نیز در ازای پرداخت یک میلیون و دویست هزار درهم با ابراز صلح کرد و حاتم بن نعمان باهلی را سوی آنها فرستاد (طبری، بی‌تا: ۳۰۱/۴-۳۰۲).

کنارنگ توس به روایتی نامه‌ای خطاب به عثمان خلیفه سوم (۲۳-۳۵ق)، و یا خطاب به عبدالله بن عامر نوشت و در آن اعراب را برای تسخیر منطقه دعوت کرد. در آن نامه نوشته بود: «من به تو کمک می‌کنم که اولین نفر به خراسان برسی، در صورتی که امارت نیشابور را به من بدهی» و او ضمن نامه‌ای پادشاهی توس را به کنارنگ و فرزندانش داد. آن نامه تا دوره‌ی یعقوبی (اواخر قرن سوم قمری) باقی بود (یعقوبی، ۱۴۲۲: ۱۲۷). البته طبق برخی منابع بومی خراسان، کنارنگ به طور کامل بر نیشابور فرمانروایی نداشت؛ به روایت تاریخ نیشابور، محله‌ی مُرَبَّعه، سرپل و ذروان، به کنارنگ - شاه خراسان پیش از ورود اسلام - تعلق داشت (حاکم نیشابوری، ۱۳۷۵: ۲۰۲). زمانی که عبدالله بن عامر و سپاهش به نیشابور رسیدند و در بین دو دروازه‌ی جرجان و فارس مستقر شدند. مردم نیشابور در اطراف دژ و بلندی‌های شهر به مقابله پرداختند. این شورش، نه‌ماه طول کشید

۱. واژه‌ی کناری در اینجا اسم به نظر می‌رسد، اما ممکن است صاحب مقام کنارنگ به این عنوان شهرت داشته و این‌گونه خطاب می‌شده است، به گفته‌ی مینورسکی در اینجا منظور حاکم وقت در زمان فتح اعراب است (۱۳۷۶: ۱۷۹).

تا به صلح انجامید. هنگامی که ابن عامر به حصار شهر نیشابور رسید، برزان جاه (شاید برزین شاه) فرماندار شورشی نیشابور، به همراه گروهی از مردم در استحکامات کهن دژ در برابر حمله‌ی اعراب به سختی مقاومت کردند. اعراب با کمک کنارنگ توس برضد برزان جان جنگیدند. شورشیان شکست خوردند، کنارنگ نزد ابن عامر رفت و خراج ابر شهر (نیشابور و توس) را پذیرفت که برابر با هفتصد هزار درم (قریب به پانصد هزار مثقال نقره) بود. این فتح باعث شد شاهان محلی خراسان، هرات، مرو، بلخ و دیگران، اموال بسیاری نزد ابن عامر ببرند (حاکم نیشابوری، ۱۳۷۵: ۲۰۲-۲۰۵، ۲۰۷؛ Pourshariati, 2008: 273). به گفته‌ی ابن اعثم نام شاه نیشابور در آن زمان «اسوار» بود. کنارنگ در حین جنگ او با عبدالله نامه‌ای نوشت و امان خواست و گفت اگر عبدالله بپذیرد، او را در فتح نیشابور برضد اسوار یاری خواهد کرد. این جنگ به اندازه‌ای کشته داشت که اسوار پس از یک‌ماه به عبدالله پیام داد که در صورت امان، دروازه‌های نیشابور را به روی او باز خواهد کرد. عبدالله پذیرفت، اما مسلمانان به خاطر کینه‌ای که از مردم نیشابور به دل داشتند، دست به کشتار و غارت زدند که در نهایت کنارنگ توس نزد عبدالله شفاعت مردم نیشابور را کرد و او پذیرفت و کنارنگ را امیر نیشابور کرد (ابن اعثم، بی تا: ۳۳۷-۳۳۸). از نظر پورشریعی، کنارنگ از خاندان پارتی بود و اسوار از خاندان پارتی سوخرای کارنی که با عبدالله هم‌دست شده بود. شورش مردم نیشابور به رهبری برزین شاه یا اسوار، نمونه‌ی ایستادگی خاندان کارن در مقابل ورود اعراب برای حفظ منافع‌شان در منطقه بود (Pourshariati, 2008: 273-276).

در زمان فتوحات، نواحی مهم خراسان، تحت حاکمیت خاندان کنارنگ بود؛ کنارنگی، مقام و درجه‌ی خود را پس از خاندان ساسانی و خاندان فرخ‌هزمرد، بالاترین مقام در میان سایر خاندان‌های ممتاز می‌دانست؛ چرا که وقتی کنارنگ با ابن عامر بر سر توس و نیشابور صلح کرد، به او گفت: «در جمله پارسیان، بعد از خاندان کسری و یزدجرد، مانند من هیچ‌کس نیست»؛ مقارن این زمان، فرخ‌زاد پسر فرخ‌هزمرد و وزیر یزدگرد که برای صلح قهستان رفته بود، به مرو رسید. کنارنگ با دیدنش از اسب پیاده شد و پیش رکاب فرخ‌زاد حرکت کرد تا نزدیک ابن عامر رسید، عبدالله به او گفت «نگفتی که در پارس کسی مانند

من نیست»، کنارنگ در پاسخ گفت: «الا فرخ‌زاد که قدر او بزرگتر و شرف او قدیمی‌تر از من است.» (اسفزاری، ۱۳۳۸: ۲۴۸)

کنارنگان بار دیگر در زمان خلافت علی بن ابی طالب (ع) (۳۵-۴۰ ق.) پس از جنگ جمل، نامه‌ای صلح‌آمیز نوشتند. ماهوی و پسرش ابراز نزد آنها رفتند تا صلح میان او و ابن‌عمر را تأیید کنند، آنها پذیرفتند و به دهقانان مرو و اسواران و سپهسالاران و هر کس که در مرو بود چنین نوشتند: «... ماهویه ابراز مرزبان مرو پیش من آمد و من از او رضایت دارم. به سال سی و ششم نوشته شد». او تا زمان شهادت علی بن ابی طالب (۴۰ ق.)، هم‌چنان والی مرو بود (یعقوبی، ۱۴۲۲ ق: ۱/۱۲۷؛ طبری بی‌تا: ۴/۵۵۷-۵۵۸؛ همو، ۱۳۷۵: ۲۴۹۴/۵).

افراد با نسب کنارنگ

کنارنگان در اواخر دوره ساسانی و در دوره اسلامی شکل خاندانی داشتند. این خاندان تا اواخر حکومت اموی و آغاز جنبش ابومسلم و تقریباً اوایل روی کار آمدن عباسیان، در توس صاحب قدرت بودند (اشپولر، ۱۳۷۳: ۳۸، کوهستانی، ۱۳۹۴: ۲۹)، پس از آن نفوذشان کم شد و شهر نیز از رونق افتاد؛ البته رد پای آنان تا سال ۶۰۰ هجری قمری در کتبی مانند شاهنامه ابومنصوری (تألیف محرم سال ۳۴۶ ق/۹۵۸ م)، دیده می‌شود (حبیبی، ۱۳۸۰، ۵۱۶-۵۱۷). از جمله بزرگان کنارنگان توس، افراد زیر قابل ذکرند:

ابوالعباس فضل بن سلیمان طوسی که در سال ۱۶۶ هجری قمری، به روزگار مهدی خلیفه سوم عباسی (۱۵۸-۱۶۹ ق.) امارت همه‌ی خراسان به او واگذار شد. مهم‌ترین کار او ساخت باره‌ی بخارا برای مقابله با ترکان بود (نرشخی، ۱۳۶۳: ۴۷).

ابومنصور محمد بن عبدالرزاق حکمران معروف توس و نیشابور (گردیزی، ۱۳۱۵: ۳۱؛ قزوینی، ۱۳۳۲: ۱۷/۲، ۱۹) از خانواده‌ی کنارنگان خراسان بود. جد ششم او کنارنگ (نرشخی، ۱۳۶۳: ۳۳۷؛ قزوینی، ۱۳۳۲: ۱۷/۲-۱۸) در زمان فتوحات اعراب حاکم نیشابور بود (مینورسکی، ۱۳۷۶: ۱۷۹). به دستور او، ابومنصور المعمری ملزم شد که نویسندگانی از دهقانان و فرزندان و جهان‌دیدگان گرد آورد و زندگی‌نامه‌ی شاهان و

کارنامه‌هایشان را بنویسند (قزوینی، ۱۳۳۲: ۱۷/۲-۱۸).

از ابومنصور در صحنه‌ی سیاسی، نخستین بار به سال ۳۳۴ق یاد شده است که از طرف ابوعلی چغانی (م. ۳۴۴ق)، علیه نوح بن نصر سامانی (م. ۳۴۳ق) حاکم نیشابور طغیان کرد. این شورش در سال ۳۳۶ق نیز تکرار شد و به شکست انجامید. او به رکن‌الدوله بویه‌ای (م. ۳۶۶ق) پناه برد و از طرف وی منصبی در دامغان به دست آورد. در سال ۳۳۷ق پس از آنکه مرزبان آل مسافر (م. ۳۷۰ق) حاکم آذربایجان، به ری حمله کرد، به اسارت رکن‌الدوله در آمد. به فرمان رکن‌الدوله حاکم آذربایجان شد. در آنجا نظم و مقررات برقرار کرد و در همین سال در مراغه سکه زد. او به سال ۳۳۸ق به ری بازگشت و با نوح مذاکره کرد و در سال ۳۳۹ق به توس بازگشت. در سال ۳۴۲ق، به عنوان یکی از مذاکره‌کنندگان با رکن‌الدوله به ری اعزام شد (مینورسکی، ۱۳۷۶: ۱۸۰). ابومنصور، در سال‌های ۳۴۹ق و ۳۵۰ق، دو بار از طرف ابوالفوارس عبدالملک بن نوح سامانی (م. ۳۵۰ق) به سپهسالاری خراسان رسید (گردیزی، ۱۳۱۵: ۳۱؛ قزوینی، ۱۳۳۲: ۱۹/۲؛ غفوری، ۱۳۸۷: ۲۶). خلعت سپهسالاری او را ابومنصور منصور بن بایقرا برد و ابومنصور بعد از دریافت آن «ولایت مادون النهر نیکو ضبط کرد، و رسمهای نیکو نهاد و به مظالم بنشست، و حکم میان خصمان خود کرد، و انصاف رعایا از یک دیگر بستند، و ابومنصور مردی پاکیزه بود و رسم دان و نیکو عشرت، و اندر و فعلهای نیکو فراوان بود» (گردیزی، ۱۳۱۵: ۳۱-۳۲؛ مقدسی، ۱۳۶۱: ۴۹۴-۴۹۵). در سال ۳۵۰ق، به سپهسالاری نیشابور برگزیده شد. عاقبت غلام صلقی، سر او را برید (۳۵۱ق). ابومنصور، دو پسر به نام‌های عبدالله و منصور داشت که در زمان ابوالحسن محمد بن ابراهیم - سپهسالار خراسان بعد از ابومنصور - در نیشابور زندگی می‌کردند (۳۷۶-۳۷۷ق). (نرشخی، ۱۳۶۳: ۳۳۷؛ گردیزی، ۱۳۱۵: ۳۳-۳۴، ۴۰؛ قزوینی، ۱۳۳۲: ۱۸/۲). او دو برادر نیز به نام‌های رافع بن عبدالرزاق و احمد بن عبدالرزاق داشت که همراه خانواده و مادرش در شمیلان مستقر بودند (ابن اثیر، ۱۳۸۵ق: ۴۷۰/۸؛ قزوینی، ۱۳۳۲: ۱۸/۲). ارتباط ابومنصور با دو سلسله‌ی ایرانی سامانیان در مشرق و آل بویه در مغرب، با توجه به موقعیت جغرافیایی قلمرو کنارنگ‌ها، از حفظ عادات ملوک الطوائفی و زمین‌داری کنارنگ‌ها نشان دارد (مینورسکی، ۱۳۷۶: ۱۸۱).

ابومنصور^۱ محمد بن عبدالله المَعمری وزیر و دستور فرزانه محمد بن عبدالرزاق، از نسل کنارنگ بود (حبیبی، ۱۳۸۰: ۵۱۶-۵۱۷؛ ۱۱/۷۵۸: ۱۹۴۵/۵). او به گردآوری شاهنامه‌ی ابومنصور پر داخت (معین، ۱۳۳۲/۵: ۴۴۵۲/۵). نسب او به کنارنگ، پسر فرماندهی سپاه خسرو پرویز می‌رسد. (قزوینی، ۱۳۳۲: ۸۰/۲-۸۱؛ رستگار فسایی، ۱۳۷۹: ۲۸/۱؛ دهقانی، ۱۳۹۴: ۳۹). کنارنگ در حمله به روم، پیش‌گام خسرو بود و در این جنگ، قیصر روم را اسیر کرد و نزد شاه آورد؛ او هم‌چنین به جنگ ساوه‌شاه، شاه ترک رفت و او را برانداخت؛ خسرو پرویز نیشابور و پیش‌تر توس را به او پاداش داد (نک: قزوینی، ۱۳۳۲: ۸۳/۲-۸۵). کنارنگ بعد از پیروزی بر ترکان، شاه توس شد. او همان کسی است که پسرش را به استقبال ابن عامر فرستاد و در برهه‌ای مجبور شد تا در ازای وام هزار درمی، نیشابور را به گروگان به عبدالله بن عامر بدهد که بعدها با پرداخت بدهی آنجا را بازگرداند. در دوره‌ی پسرش حسن بن علی مروزی، حمید طائی توس را از دست‌شان خارج کرد و زمان ابومنصور عبدالرزاق، دوباره آن را به دست آوردند و «سزا به سزا رسید» (رضازاده‌ملک، ۱۳۸۳: ۱۳۶-۱۳۷). کنارنگ از طرف مادر از نسل توس بود و ۱۲۰ سال زندگی کرد و در زمان یزدگرد سوم کشته شد (قزوینی، ۱۳۳۲: ۸۹/۲-۹۰؛ دهقانی، ۱۳۹۴: ۴۱؛ یاقوت حموی، ۱۹۹۵: ۳۵۲).

سهی، نام دختری است که در داستان پارتی ویس و رامین، به عنوان دختر کنارنگ و زن شاه نام او برده شده است (مینورسکی، ۱۳۳۵: ۲۸). از او اطلاعات چندانی به جز ابیات زیر به دست نیامد (متنوی ویس و رامین، ۱۸۶۵: بشا):

«ز رستون نامور دخت کنارنگ / کزو بردی بهاران خوشی و رنگ»

«سهی نام و سهی بالا زن شاه / تن از سیم و لب از نوش و رخ از ماه».

نو کونروک کنارنگ ماریگ بود. به استناد کتیبه‌ی مکشوفه در معبد، او در سال ۱۶۰ میلادی، آتشکده‌ی سرخ کوتل بغلان را تعمیر و آتش مقدس را در آن برافروخت (حبیبی، ۱۳۴۳: ۵).

۱. به گفته‌ی قزوینی ابومنصور ممکن است نام او باشد، نه کنیه‌اش، و یا اینکه نامش محمد یا احمد بوده است (۱۳۳۲: ۸۰/۲).

امام اعظم ابوحنیفه از اهالی کابل بود، گویا نسبش به کنارنگ نامی می‌رسید. حتی اگر این روایت درست نباشد، از آن، به شهرت و اعتبار این نام و مقام پی می‌بریم (حبیبی، ۱۳۸۰: ۵۱۷-۵۱۸).

نتیجه‌گیری

واژه‌ی کنارنگ در آثار مورخان سده‌های نخستین، چندین بار به گونه‌های مختلف آمده و به معنای نگهبان مرزها و کناره‌ها و خداوند زمین و صاحب بوده است. کنارنگ در دوره‌ی پارتیان، از القاب حکمرانان مناطق شرقی خراسان - در همسایگی هفتالیان - بوده است و به استناد شاهنامه گمان می‌رود که پیشینه‌ی آن به دوران هخامنشی و حتی پیش از آن می‌رسد. این واژه به مرور شکل مقام و منصب درباری پیدا کرده و به عنوان یکی از مناصب ولایت خراسان شناخته شده است. بالاترین مقامی که با این منصب پیوند خورده، شاه محلی، مرزبان و فرمانده نظامی بوده است. کنارنگان در دوره‌ی ساسانی نیز صاحب‌منصب بودند و در کنار پهلوان، ردان، موبدان و سایر بزرگان هفت‌خاندان به شاهان خدمت می‌کردند و از قرن چهارم میلادی چنان قدرتی یافتند که در برکناری یا از میان برداشتن پادشاه و حمایت از پادشاه دیگر مداخله‌ی مستقیم می‌کردند. در اواخر دوره‌ی ساسانی و آغاز فتوحات اعراب، دو کنارنگ توس و کنارنگ مرو به یزدگرد سوم خیانت کردند، یکی پذیرای یزدگرد نشد و دیگری عامل کشتن او شد. پس از مرگ یزدگرد هم برای حفظ ملک حکومتی و منافع جانی و مالی خود با اعراب مصالحه کردند؛ کنارنگ توس در فتح نیشابور هم‌دست ابن‌عامر شد و به کنارنگی نیشابور رسید، کنارنگ مرو نیز حداقل تا پایان خلافت علی‌بن‌ابی‌طالب (ع) هم‌چنان کنارنگ مرو باقی ماند. آنها بر شهرهای توس، مرو، ابرشهر و ابیورد نیشابور، نساء، مرو رود، طالقان، جوزجان، شمیران، رووین دژ، راده‌کوه، قوچان حکمرانی کردند.

کنارنگ‌ها شکل خاندانی پیدا کردند، هم به استناد گزارش پروکوپیوس، یعقوبی و یاقوت حموی و هم به دلیل میزان قدرت و مراوده و هم‌نشینی آنها با خاندان‌های بزرگی هم‌چون پهلواها، سورن‌ها و اسپهبدان در دوره‌ی پارتیان و ساسانیان و هم به این دلیل که

در دوره‌ی ساسانی منصب کنارنگ و منطقه‌ی فرمانروایی آنان فقط به خویشاوندان کنارنگ‌ها داده می‌شد؛ بنابراین این مقام شکل موروثی نیز پیدا کرد. از عاقبت سایر کنارنگان در دوره‌ی حکومت امویان و عباسیان، به جز چند اسم و شرح حال کوتاه چیزی به دست نیامد که ابوالعباس فضل‌بن سلیمان طوسی امیر خراسان، ابومنصور محمدبن عبدالرزاق حاکم توس و نیشابور، ابومنصور المعمری، دستور و وزیر ابومنصور از آن جمله‌اند. ابومنصور گردآوردنده‌ی شاهنامه‌ی ابومنصوری، یکی از ارزشمندترین میراث‌های ادبی فارسی است؛ این اثر نشان می‌دهد که نواده‌ی کنارنگ، ابومنصور و وزیرش، در قرن چهارم هجری قمری (عصر طلایی تاریخ ایران) در حفظ و نگهداری فرهنگ و ادب فارسی کوشا بودند.

منابع و مآخذ

- ابن اثیر، علی بن محمد (۱۳۸۵ق)، *الکامل فی التاریخ*. الجزء الثامن. بیروت: دارصادر.
- ابن خردادبه، عبیدالله بن عبدالله (۱۸۸۹م)، *المسالك و الممالک*، لیدن: بریل.
- ابن اعثم الکوفی، ابی محمد احمد (بی تا)، *کتاب الفتنوح*، تحقیق علی شیری، الجزء الثاني، بیروت: دارالاضواء.
- اسدی طوسی، علی بن احمد (۱۳۱۷)، *گرشاسب نامه*، تهران: بروخیم.
- اشپولر، برتولد (۱۳۷۳)، *تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی*، ترجمه‌ی جواد فلاطوری، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- اسفزاری، معین‌الدین محمد (۱۳۳۸)، *روضات الجنات فی أوصاف مدینه هرات*، محقق محمدکاظم امام، تهران: دانشگاه تهران.
- برهان، محمدحسین بن خلف (۱۳۸۰)، *فرهنگ فارسی برهان قاطع*، تهران: نیما.
- بلاذری، احمد بن یحیی (۱۹۸۸)، *فتوح البلدان*، بیروت: دار و مکتبه الهلال.
- پیگولوسکیا، نینا ویکتوروونا (۱۳۸۷)، *شهرهای ایران در روزگار پارتیان و ساسانیان*، ترجمه‌ی عنایت‌اله رضا، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- ثعالبی، عبدالملک بن محمد (بی تا)، *شاهنامه ثعالبی در شرح احوال سلاطین ایران*، ترجمه‌ی محمود هدایت، تهران: اساطیر.
- حاکم نیشابوری، ابو عبدالله (۱۳۷۵)، *تاریخ نیشابور*، ترجمه‌ی محمدبن حسین خلیفه نیشابوری، تصحیح محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران: آگاه.
- حبیبی، عبدالحی (اسد و سنبله ۱۳۴۳)، «برمکیان بلخی»، *مجله‌ی آریانا*، سال ۲۲، شماره‌ی ۷ و ۸، صص ۱-۱۷.
- حبیبی، عبدالحی (۱۳۸۰)، *تاریخ افغانستان بعد از اسلام*، تهران: افسون.
- دهقانی، محمد (۱۳۹۴)، *شاهنامه ابومنصوری*، تاریخ و ادبیات ایران، تهران: نشر نی.
- رستگار فسایی، منصور (۱۳۷۹)، *فرهنگ نام‌های شاهنامه*، جلد ۱، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- رضازاده‌ملک، رحیم (بهار ۱۳۸۳)، «دیباجه شاهنامه ابومنصوری»، *مجله‌ی نامه انجمن*، شماره‌ی ۱۳، صص ۱۲۱-۱۶۶.
- غفوری، عبدالعلی (۱۳۸۷)، *کاخ بلند سخن*، ابوالقاسم فردوسی، پنج مجلد، اصفهان: انتظار سبز.

- طبری، محمدبن جریر (بی‌تا)، *تاریخ الطبری: تاریخ الأمم والملوک*. الجزء الرابع، محقق محمدابوالفضل ابراهیم، بیروت: بی‌نا.
- طبری، محمدبن جریر (۱۳۷۵)، *تاریخ طبری*، ترجمه‌ی ابوالقاسم پاینده، جلد پنجم، تهران: اساطیر.
- فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۶۶-۱۳۸۶)، *شاهنامه*، به کوشش جلال خالقی مطلق، هشت دفتر، تهران: مرکز دایره المعارف بزرگ اسلامی.
- قزوینی، میرزاحمدخان بن عبدالوهاب (۱۳۳۲)، *دوره‌ی کامل بیست مقاله قزوینی*، با مقدمه‌ی ابراهیم پور داود، تهران: چاپخانه شرق.
- کریستن سن، آرتور (۱۳۶۸)، *ایران در زمان ساسانیان*، ترجمه‌ی غلامرضا رشیدپاسمی، تهران: دنیای کتاب.
- کوهستانی، حسین (بهار ۱۳۹۴)، «تحلیلی بر نقش و جایگاه کنارنگیان طوس در دوره‌ی ساسانی و آغاز دوران اسلامی»، *پژوهشنامه‌ی خراسان بزرگ*، سال ۶، شماره‌ی ۱۸، صص ۲۵-۳۲.
- گردیزی، عبدالحی بن ضحاک (۱۳۱۵)، *زین الاخبار*، مقدمه‌نویس محمد قزوینی، تهران: کتابخانه ادب.
- نرشخی، محمد بن جعفر (۱۳۶۳)، *تاریخ بخارا*، مصحح محمدتقی مدرس رضوی، ترجمه‌ی احمدبن محمد قباوی، تهران: توس.
- نفیسی، سعید (۱۳۸۴)، *تاریخ تمدن ایران ساسانی*، به اهتمام عبدالکریم جریزه‌دار، تهران: اساطیر.
- مثنوی ویس و رامین (۱۸۶۵م)، *تصنیف فخرالدین اسعد الاسترآبادی الفخری الکرگانی*، تصحیح کپتان ولیم ناسولیس صاحب و منشی احمد صاحب موصوف، به اهتمام کپتان صاحب موصوف، کلکته: پریس.
- معین، محمد (۱۳۸۴)، *فرهنگ فارسی معین*، ج ۵، تهران: نامن.
- مفتاح، الهامه (۱۳۷۶)، *جغرافیای تاریخی بلخ و جیحون و مضافات بلخ*، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- مقدسی، محمدبن احمد (۱۳۶۱)، *أحسن التقاسیم فی معرفه الأقالیم*، ترجمه‌ی علی‌نقی منزوی، تهران: کومش.
- مهرآبادی، میترا (۱۳۷۲)، *خاندانهای حکومتگر ایران باستان*، تهران: فتحی.

- مینورسکی، ولادیمیر (تابستان ۱۳۷۶)، «مقدمه‌ی قدیم شاهنامه»، ترجمه مهدی فیروزان و عبدالحمید روح‌بخشان، مجله نامه‌ی فرهنگستان، شماره‌ی ۱۰، صص ۱۷۵-۱۸۸.
- مینورسکی، ولادیمیر (۱۳۳۵)، «ویس و رامین»، ترجمه‌ی مصطفی مقربی، مجله فرهنگ ایران زمین، شماره‌ی ۴، صص ۳-۷۳.
- یاقوت‌حموی، یاقوت بن عبدالله (۱۹۹۵)، معجم البلدان، مجلدالثانی، بیروت: دارصادر.
- یعقوبی، احمد بن اسحاق (۱۴۲۲)، البلدان، بیروت: دارالکتب العلمیه.
- Bartholomae, Christian (1979), *Altiranisches Worterbuch*, Rev. Waltet de Gruyter, Berlin.
 - Humbach, Helmut (1960), *Die Kaniška-Inschrift Von Surkh-Kotal*, otto arrassowitz. Wiesbaden, pp 22, 29, 44.
 - Justi, Ferdinand (1895), *IRANISCHES NAMENBUCH*, Marburg, N. G. Elwert'sche Verlagsbuchhandlung.
 - Khurshudian, Eduard Shahan (1990), "The Parthian and Sassanian Administrative Institutions", Abstract of PH.D.Dissertation, Leningrad.
 - MacKenzie, D. N. (1971), *A Concise Pahlavi Dictionary*, Oxford University press, London.
 - Minorsky, V. (1946), "Vīs u Rāmīn, a Parthian Romance", *Bulletin of the School of Oriental and African Studies, University of London*, vol. 11, No. 4, pp. 741-763.
 - Pourshariati, Parvaneh, (2008), *Decline and fall of the Sasanian Empire*, I.B. Tauris & Co Ltd, New York.
 - Procopius, (1882), *History of the wars*, vol. I, William Heinemann, London.

List of sources with English handwriting

Sources in Persian

- Asadī Tūsī, 'Alī b. Ahmad, (1317). Garšāsbnāmeḥ, Tehrān: Brokīm.
- Asafzārī, Mo'īnuddīn Mohammad, (1338), Rawżat al-ĵanāt fī Osāf Madīnah Herāt, two volumes, Researched by Moḥammad Kāzīm Emām, vol. 1, Tehrān: University of Tehrān.
- Balazūrī, Aḥmad b. Yaḥyā, (1988), Fotūḥ al-Boldān, Beirut: Dār wa Maktabata Al-Hīlāl.
- Borhān, Moḥammad Ḥosseīn b. Kālaf, (1380), Farhang-e Fārsi Borhān Qāte', Tehrān: Nīmā.
- Christensen, Arthur, (1368), L'Iran sous les Sassanides, Translated by Qolāmreżā Rašīd Yāsemī, Tehrān: Donīyāye Ketāb.
- Deḥqānī, Mohammad, (1394), Šāhnāmeḥ Abū Mansūrī, Tārīk Adabīyāt-e Iran, Tehrān: Našr-e Nev.
- Ebn A'tam Al-Kūfī, Abī Mohammad Aḥmad, (Nd), Kītāb al-Fotūḥ, Researched by 'Alī Šīrī, Vol.2, Beirut: Dār al-Azḡā'.
- Ebn Aḡūr, 'Alī b. Moḥammad, (1385 AH), Al-Kāmīl Fī Tārīk, Vol. 7., Beirut: Dār Sādīr.
- Ebn Kordazbeh, 'Obaidollāh b. Abdollāh, (1889), Al-Masālik wa Al-Mamālik, Leiden: Braille.
- Ferdowsī, Abūlqāsem (1366-1386), Šāhnāmeḥ, Edited by ĵalāl Kāleqī Moṭlaq, Hašt Daftar, Tehrān: Center of the Great Islamic Encyclopedia.
- Ġafūrī, 'Abdol'alī, (1387), Kāk-e Boland-e Soḡan, Abolqāsem Ferdowsi, five volumes, Isfahan: Entezār-e Sabz.
- Gardīzī, 'Abdol al-Haī b. Žahāk, (1315), Zayn al-Aḡbār, Introduction by Mohammad Qazvīnī, Tehrān: Ketābkāne Adab.
- Habībī, 'Abdolḥaī, (1343), "Barmakīyān Balkī", Arīyānā, the Year of 22, No. 7&8 pp 1-17.
- Habībī, 'Abdolḥaī, (1380), History of Afghanistan after Islam, Tehrān: Afsūn.
- Hakīm Neyšābūrī, Abū 'Abdollāh, (1375), Tārīk-e Neyšābūr, Translated by Mohammad b. Hosseīn Kālifa Neyšābūrī, Edited by Moḥammad Reżā Šafī'ī Kadkanī, Tehrān: Āgah.
- Kūhestānī, Hosseīn, (2015), "Investigation and Analysis of the Role and Position of Kanārnḡīyān Tūs in the Sassanid Period and the Beginning of the Islamic Period", Journal of Greater Khorasan, Vol. 6, No. 18, Spring, pp. 25-32.
- Maqdasī, Mohammad b. Ahmad, (1361), Aḥsan Al-Taḡsīm Fī Ma'refa Al-Aḡālīm, Translated by 'Alī Naqī Monzavī, Tehrān: Kūmeš.
- Matnavī-ve Weīss va Rāmīn, (1865 AD), Tasnīf-e Fakreddīn As'ad Al-Astarābādī Al-Fakrī al-Gorgānī, Edited by Captain Walim Nasoulis, secretary of Ahmad Sāḥīb, by Captain Sāḥīb, Calcutta: Paris.
- Meftāḥ, Elḥāmeḥ, (1376), Historical Geography of Balkh and Jeyhun and Balkh Additions, Tehrān: Pažūhešḡāhe 'Olome Ensānī va Moṭāle'āt Farhangī.
- Mehrābādī, Mītrā, (1372), Kāndānhā-ve Ḥokomatgar-e Iran-e Bāstān (The ruling families of ancient Iran, Tehrān: Fathī.
- Minorsky, Vladimir, (1335), "Weīss va Rāmīn", Translated by Moṣafā Moqarrabī, Journal of Farhang-e Iran Zamīn, Vol. 4, pp. 3-73.
- Minorsky, Vladimir, (1376), "The Old Introduction to the Šāhnāmeḥ", Translated by Mehdī Fīrūzān and 'Abdolḥamīd Rūḥbaḡšān, Journal of Nāme Farhangestān, Vol. 10, Summer, pp. 175-188.
- Mo'īn, Mohammad, (1384), Farhang-e Fārsī-ve Mo'īn, Vol. 5, Tehrān: Nāman.
- Nafīsī, Sa'īd, (1384), History of Sassanid Iranian Civilization, by 'Abdolkarīm

- ÿorbozedâr, Tehrân: Asâtîr.
- Naršakî, Moḥammad b. ja'far, (1363), *Târîk-e Bokârâ*, Edited by Moḥammad Taqî - Modarres Ražavî, Translated by Ahmad b. Moḥammad Qabâvî, Tehrân: Tûs.
 - Pigulevskaia, Nina Viktorovna, (1387), *Šahrhâve Iran dar Rozegâr-e Partivân va Sâsanîvân* (Cities of Iran in the Parthian and Sassanid Era), Translated by 'Enâvatollâh Rezâ, Tehrân:Entešârât-e 'Elmî Farhangî.
 - Oâ'em Maqâmî, Ahmad Rezâ, (1398), "Nâmhâ va laqabhâ-ve Irânî dar Šadal-Azrâr ÿoneid Šîrâzî", *Šokoh-e Bâstânî-ye Iran*, by Abûlqâsem Esmâ'îlpûr, Tehrân:Našr-e Kâmûš.
 - Qazvînî, Mîrzâ Moḥammad Kân b. 'Abdol Wahâb, (1332), *Dûre Kâmel-e Bîst Maqâle Qazvînî Ebrâhîmpûr Davood*, second edition, Tehrân: Čâpkâne Šarç.
 - Rastegâr Fasâeî, Mañšûrî, (1379), *Farhang-e Nâmhâve Šahnâme*, Vol. 1, 2th edition, Tehrân: Pažûhešgâhe 'Olome Ensânî va Motâle'ât Farhangî.
 - Rezâzâdeh Malek, Rahîm, (1383), "Dîbâçe Šahnâme Abû Mañšûrî ", *Journal of the Nâne Anjoman*, Vol. 13, Spring, pp. 121-166.
 - Spuler, Bertold (1373), *Iran in fruh - islamischer zeit*, Translated by javâd Falâtoûrî, Tehrân:Entešârât-e 'Elmî va farhangî.
 - Ta'alîbî, 'Abdalmâlik b. Moḥammad,(Nd) *Šahnâmeh Ta'alîbî dar Šarḥ Aḥvâl Salâtîn-e Iran*, Translated by Mahmûd Hedâvat, Tehrân: Asâtîr.
 - Tabarî, Moḥammad b. ja'rîr, (1375), *Târîk-e Tabarî*, Translated by Abûlqâsem Pâyande, Volume 5, Fifth Edition, Tehrân: Asâtîr.
 - Tabarî, Moḥammad b. ja'rîr, (Nd), *Târîk.al-Tabarî: Târîk al-Omam wa al-Molûk*, Vol.4, Researched by Moḥammad 'Abolfazl Ibrahîm, Beirut.
 - Ya'qûbî, Ahmad b. Ishâq, (1422), *Al-Boldân*, Beirut: Dâr Al-Kotob Al-'Elmîveh.
 - Yâqût Hamavî, Yâqût b. 'Abdollah, (1995), *Mo'jam al-Boldân*, Volume 2, Beirut: Dâr Sâdir